آل بحر العلوم و نظام ولایي شیعه

محمدعلی میرعلی^۱

چکیده

یکی از مهم ترین مسائل بنیادین اسلامی که فقهای شیعه همواره به آن دقت نظر داشته اند و آن را از زوایای متفاوت بررسی کرده اند، نظام ولایي شیعه است؛ زیرا نظام امت و امامت در زمره مسائل محوری و اصول اعتقادی شیعه قرار دارد. هرچند بنا به دلایلی در طول تاریخ حیات شیعه، پس از عصر غیبت تا انقلاب اسلامی هیچ گاه فقها تصدی زعامت مسلمانان را به عهده نداشتند، مباحث تئوریک نظریه ولایي در آثار مهم بسیاری از قدمای فقها و متأخرین، هرچند به گونه استطرادی وجود دارد. بررسی نظریات فقهی بزرگان فقها در این باره از این جهت حائز اهمیت است که دیدگاه آنان در مسائل گوناگون مطرح در باب ولایت، از قبیل قلمرو، منشأ مشروعیت، وظایف و اختیارات ولی فقیه روشن شود.

مقاله حاضر با رویکرد نظری و تحلیل اسنادی و با هدف تبیین دیدگاه مرحوم سید آل بحر العلوم درباره ولایت حاکم، با تکیه بر کتاب بلغة الفقیه نظریه ایشان درباره مسئله اساسی قلمرو ولایت و رهبری در عصر حضور و غیبت می باشد.

کلیدواژه‌ها: ولایت، ولایت پیامبر(ص)، امام(ع) و فقیه، دایره ولایت، ولایت استقلالی، ولایت غیراستقلالی.

^۱ دانشجوی دکتری معارف اسلامی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره). دریافت: ۱۲/۲/۸۸ - پذیرش: ۱۱/۹/۸۸.

مقدمه

از جمله مسائل بنیادین اسلامی که همواره مورد توجه فقهای شیعه بوده است، مسائل مطرح درباره «نظام ولایی شیعه» است. بر اساس گفتمان خاص اعتقادی شیعه حاکمیت در عصر حضور از آن پیامبر(ص) و پس از ایشان ائمه معصومان(علیهم السلام)، و در عصر غیبت فقهای واجد شرایط حق اعمال حاکمیت دارند، و حکومت فقها در ادامه حکومت ائمه اطهار(علیهم السلام) به شمار می رود. اما با این حال بنا به دلایل زیادی که در جای خود قابل تأمل است نظام ولایی شیعه حتی در عصر حضور، بجز مدت کوتاهی، امکان ظهور و تحقق نیافت. در نتیجه مباحث پیرامون آن اعم از فقهی و غیرفقهی به دلیل عدم نیاز، کمتر به طور مستقل مطرح شد و بیشتر مباحث این حوزه در ضمن ابواب مختلف فقهی مرتبط به گونه ای استطرادی طرح گردید. با پیروزی انقلاب اسلامی که بستر طرح مباحث تئوریک از جمله مباحث فقهی فراهم آمد، به نظر می رسد بررسی و تبیین دیدگاه های فقهی علمای سلف درباره مباحث حکومتی رهگشای بسیاری از مسائل و نیازهای جامعه اسلامی باشد و پاسخگوی مسائل کنونی باشد.

یکی از فقهای به نام که مدتی سرپرستی حوزه علمیه نجف را به عهده داشت و مباحثی را در این باره به طور مستوفا مطرح کرده است مرحوم سید آل بحرالعلوم است. ایشان همچون بسیاری از فقهای دیگر به طرح مباحثی همچون استدلال درباره اصل ولایت پیامبر(ص) و امام(ع) در عصر

حضور و ولایت فقیه در عصر غیبت پرداخته است. این نوشتار درصدد پاسخ به سؤالات اصلی و فرعی ذیل درباره حق اعمال حاکمیت از دیدگاه این فقیه برجسته براساس کتاب *بلغۃ الفقیه* است.

۱. مفهوم ولایت چیست؟

۲. در نظام ولایی شیعه حق اعمال حاکمیت از

آن کیست؟

۳. در عصر حضور ولایت از آن کیست؟

۴. در عصر غیبت حق اعمال حاکمیت از آن

کیست؟

۵. حدود و قلمرو اختیارات ولی فقیه چه میزان

است؟

به همین منظور مباحث مطرح در این مقاله در پاسخ به سؤالات یادشده تنظیم شده است. ابتدا واژه «ولایت» تبیین مفهومی شد، سپس ضمن تأسیس اصل ادله عقلی و نقلی ولایت پیامبر و امام در عصر حضور و غیبت از دیدگاه بحرالعلوم بیان شد. در این مباحث نکات قابل توجهی که ایشان را نسبت به دیگر فقها متمایز کند دیده نمی شود. آنچه دیدگاه ایشان را از سایر دیدگاه ها متمایز می کند مربوط به «ولایت استقلالی و غیراستقلالی فقیه» است که نظریه سومی در این باره ارائه کرده اند.

زندگی نامه

مرحوم سید آل بحرالعلوم، شامگاه شنبه، ۲۴ محرم الحرام سال ۱۲۶۱ق در نجف اشرف دیده به جهان گشود. وی در فقه از محضر بزرگانی همچون عمویش سیدعلی آل بحرالعلوم، صاحب کتاب *البرهان*، شیخ *راضی*، و سیدحسین ترک و در اصول از محضر *میرزا عبدالرحیم نهایندی* بهره برد.

در علوم عقلی نیز از محضر میرزا محمدباقر نجفی بهره‌مند گردید.

ایشان اغلب اوقات به مطالعه، تدریس و تحقیق اشتغال داشت تا اینکه در اواخر عمر بینایی خود را از دست داد. وی با بیشتر علوم عقلی و نقلی و حتی طب آشنایی کافی داشت. سید آل بحر العلوم کتابی با عنوان *بلغه الفقیه* نوشت. این کتاب که در چهار جلد تدوین یافت، حاوی رساله‌های مهمی درباره مسائل محوری حقوقی و فقهی است. یکی از رساله‌های آن با عنوان «رساله فی الولايات»^۱ به موضوع ولایت اختصاص دارد. کتابخانه ایشان یکی از کتابخانه‌های بزرگ عراق به شمار می‌آمد؛

به گونه‌ای که سید محسن امین از جرجی زیدان در کتاب *اعیان الشیعه* نقل می‌کند: کتابخانه وی جامع‌ترین کتابخانه عراق در حوزه فقه و اصول بود.

صاحب *بلغه الفقیه* پس از وفات عمویش سیدعلی، سرپرستی حوزه علمیه نجف را به عهده گرفت. او در تاریخ ۲۲ رجب ۱۳۲۶ ق به دیدار معبود شتافت و حوزه‌های علمیه را در غم و اندوه فرو برد. به این مناسبت حوزه‌های علمیه چند روز تعطیل اعلام شد.^۲

بسیاری برای این واژه در کتب لغت آمده است؛ به گونه‌ای که *تاج العروس* ۲۱ معنا برای آن نقل می‌کند که همه این معانی استعاری است و در واقع به یک معنای اصلی بازمی‌گردد.^۴

از منظر نویسنده این کتاب، در اصطلاح به هر نوع سلطه بر دیگران «ولایت» گفته می‌شود و بین صور گوناگون آن تفاوتی نیست؛ خواه مستند ولایت یک فرد بر دیگری عقل یا شرع باشد یا ولایت بر مال یا جان و یا هر دو. همچنین فرقی بین ولایت اولاد و بالذات، همانند ولایت خداوند بر بندگان، و ثانیاً و بالعرض همچون ولایت فقیه نیست.^۵ طبیعی است مفهوم ولایت در این حوزه به معنای محبت یا نصرت – آن‌گونه که برخی گمان کرده‌اند – نخواهد بود، بلکه به مفهوم حق سرپرستی است که با نوعی سلطه و دخالت قرین است.

سیر منطقی مباحث مرحوم سید آل بحر العلوم پس از تبیین مفهومی ولایت با این مسئله آغاز می‌شود که اساساً ولایت حقیقی و واقعی از آن کیست؟ آیا از آن خداست؟ ولایت معصومان (علیهم‌السلام) چگونه است؟ و سرانجام، ولایت در عصر غیبت چه کیفیتی دارد؟

ولایت حقیقی

ولایت خداوند، ولایت حقیقی است که کامل‌ترین نوع ولایات به شمار می‌آید؛ چراکه او خالق و واجب‌الوجود بالذات بوده و همه کائنات، از جمله انسان‌ها، ممکن بالذات و محتاج اویند. او غنی و ما همه فقیر محض و مطلق هستیم. همه چیز در ید قدرت اوست و او بر همه چیز

مفهوم ولایت

«ولایت» به فتح واو در لغت به معنای ربوبیت و نصرت است، و در آیه شریفه (هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ) (کهف: ۴۴) به همین معنا به کار رفته است. ولایت به کسر واو نیز به معنای امارت یعنی سلطنت، قدرت و اقتدار^۳ است. البته معانی

تواناست. بنابراین، ولایت حقیقی مخصوص چنین وجود بی نیازی است و همه انسان‌ها در قلمرو فرمان‌روایی مطلق او به سر می‌برند و طفیل وجود اویند. ولایت خداوند بر بندگان به دلیل خالقیت و واجب‌الوجود بودن خداوند است.^۶

تأسیس اصل

در حوزه مباحث فقه، بررسی بسیاری از مسائل با تأسیس اصل آغاز می‌شود. از این رو، در اینجا نیز در گام نخست به تأسیس اصل اقدام می‌کنیم تا در موارد مشکوک (ولایت برخی از بندگان بر برخی دیگر) به آن مراجعه شود و هر جا که دلیل معتبر شرعی وجود داشت، از تحت اصل خارج شود.

مقتضای اصل اولی «عدم ولایة احد علی احد الا ما خرج بالدلیل» است؛ چراکه همه انسان‌ها با یکدیگر برابرند. به همین دلیل، هیچ کس حق ندارد بر دیگری اعمال ولایت کند؛ مگر پیامبر (ص) و امام (ع) که به دو دلیل عقلی و نقلی از دایره اصل خارج شده‌اند. در اینجا به اختصار به شرح هریک می‌پردازیم:

الف) ادله عقلی ولایت پیامبر (ص) و ائمه

اطهار (علیهم السلام)

مرحوم سید آل بحرالعلوم دو دلیل عقلی (مستقل و غیرمستقل) برای این مسئله اقامه می‌کند. گاهی هر دو مقدمه یک قضیه، یعنی صغرا و کبرای آن، عقلی‌اند که آن را دلیل عقلی مستقل می‌نامند و گاهی یکی از مقدمات (صغرا یا کبرا) عقلی و دیگری شرعی است که به آن دلیل عقلی

غیرمستقل گویند.

۱. دلیل عقلی مستقل: به تعبیر برخی از روایات، پیامبر (ص) و ائمه (علیهم السلام) واسطه فیض و هستی‌اند؛ به گونه‌ای که نظام هستی به سبب وجود آنها خلق شده است: «لولاک لما خلقت الافلاک»^۷ این حدیث قدسی که خطاب به پیامبر اکرم (ص) است، به این معناست که اگر به سبب وجود مبارک پیامبر اکرم (ص) نبود، عالم آفریده نمی‌شد. در زیارت جامعه کبیره نیز آمده است:

«بکم فتح الله و بکم یختم الله و بکم
ینزل الغیث و بکم یمسک السماء أن
تقع علی الارض...»^۸ خداوند به
واسطه شما عالم را خلق و افتتاح کرد
و نیز به سبب شما کتاب آفرینش را
ختم می‌کند. به بهانه شما خداوند
باران رحمت را نازل می‌کند و به
سبب وجود شما آسمان را برپا کرد...

پس مقدمه نخست این است که چون معصومان (علیهم السلام) سبب خلقت و آفرینش هستند، به حکم عقل، ولی نعمت مایند و اما مقدمه دوم عقل حکم می‌کند که شکر منعم واجب است. بر اساس این نتیجه عقلی استفاده می‌شود که اطاعت از اوامر پیامبر و امام واجب است.^۹

۲. دلیل عقلی غیرمستقل: چنان‌که می‌دانیم، شارع مقدس اطاعت فرزند از پدر را واجب کرده است و این تنها به دلیل حقی است که پدر بر فرزند دارد؛ در حالی که حق امام بر مردم به مراتب بالاتر از حق پدر بر فرزند است. از مجموع دو مقدمه یادشده، این نتیجه به دست می‌آید که

اطاعت از اوامر و نواهی معصومان (علیهم السلام) به مراتب لازم و ضروری تر است.^{۱۰}

ب) ادله نقلی ولایت پیامبر (ص) و ائمه اطهار (علیهم السلام)

مرحوم سید آل بحر العلوم به آیات و روایات ذیل در این باره استدلال کرده است:

۱. آیات: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ). (احزاب: ۶) در این آیه شریفه، خداوند پیامبر (ص) را بر خود مردم در مسائل زندگی مقدم می‌دارد. (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ). (احزاب: ۳۶) در این آیه شریفه، اراده خدا و پیامبر بر اراده مرد و زن مؤمن مقدم شده است.

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ). (مائده: ۵۵) این آیه شریفه در شأن حضرت علی (ع) وارد شده است و بسیاری از مفسران به آن اذعان دارند.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ). (نساء: ۵۹) در این آیه اطاعت از اولی الامر در طول اطاعت خداوند و رسول است؛ بدین معنا که اطاعت از اولی الامر اطاعت از خداوند است.

۲. روایات: ایشان به چند دسته از روایات، که بر وجوب اطاعت پیامبر (ص) و امام (ع) دلالت دارد، استناد می‌کند که برخی از آنها مستفیضه و حتی متواتره است.

– مشهوره ابی خدیجه: «... عن ابی خدیجه: قال: بعثنی أبو عبد الله (ع) إلی أحد أصحابنا فقال: قال لهم: إیاکم إذا وقعت بینکم الخصومة

أو تداری فی شیء من الأخذ والعطاء أن تحاکموا إلی أحد من هؤلاء الفساق، اجعلوا بینکم رجلاً قد عرف حلالنا و حرامنا فانی قد جعلته علیکم قاضیاً، وإیاکم أن یخاصم بعضکم بعضاً إلی السلطان الجائر»؛^{۱۱} ابو خدیجه نقل می‌کند: امام صادق (ع) مرا به نزد یکی از اصحاب فرستاد و فرمود به شیعیان بگویند: اگر بین شما نزاعی رخ داد، داوری را نزد فاسقان و بدکاران نبرید، بلکه فردی که حلال و حرام ما را می‌شناسد (علما) بین خود داور قرار دهید؛ زیرا من او را حاکم شما قرار داده‌ام، و هیچ‌گاه حاکم ستمگر را داور بین خود قرار ندهید.

– مقبوله عمر بن حنظله: «... قال: سئلت أبا عبد الله (ع) عن رجلین من أصحابنا بینهما منازعه فی دین أو میراث، فتحاكما إلی السلطان أو إلی القضاء، أیحل ذلك؟ فقال (ع) من تحاکم الیهم فی حق أو باطل فإنما تحاکم إلی الطاغوت، وما یحکم له فإنما یأخذہ سحتاً وإن کان حقہ ثابتاً، لأنه أخذہ یحکم الطاغوت وقد أمر الله أن یکفر به... قلت فکیف یصنعان؟ قال (ع): ینظران من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف أحکامنا فلیرضوا به حکماً فإنی قد جعلته علیکم حکماً»؛^{۱۲} عمر بن حنظله از امام سؤال می‌کند: کسی که در مورد حق یا باطلی محاکمه را

نزد آنان (سلطان و قاضیان جور) ببرد، بی‌گمان محاکمه نزد طاغوت برده، و آنچه به نفع او حکم شود، گرفتن آن حرام است، اگرچه حق برای وی ثابت باشد، چراکه آن (اموال) را با حکم طاغوت

پس گرفته، در حالی که خداوند امر فرموده که به آن کفر ورزند. عمر بن حنظله سؤال می کنند... در صورتی که بین دو نفر از اصحاب، نزاعی رخ داد، چه کنند؟ حضرت می فرماید: باید ببینید هر کس از شما احادیث ما را روایت کرده و در حلال و حرام، صاحب نظر است و احکام ما را شناخته است، به قضاوت و داوری وی رضایت دهند؛ زیرا من او را حاکم شما قرار داده‌ام.

- تویع شریف: «... عن إسحاق بن يعقوب قال: سألت محمد بن عثمان العمري أن يوصل إلي كتاباً قد سألت فيه عن مسائل أشكلت علي، فورد (في) التوقيع بخط مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف): أما ما سألت عنه أرشدك الله وثبتك إلي أن قال: وأما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلي رواة حديثنا، فإنهم حجتي عليكم و أنا حجة الله...»^{۱۳} ... و اما در حوادث و رویدادهایی که به وقوع می پیوندد، به راویان حدیث ما رجوع کنید؛ زیرا آنها حجت من بر شما هستند و من حجت خداوندم.

تبیین دلالت سه روایت مشهوره، مقبوله و تویع

شریف

در این سه روایت، امام (ع) دلیل جعل فقیه به منزله «قاضی»، «حاکم» و «مرجع» مردم را چنین بیان می فرماید: «إني قد جعلته عليكم قاضياً؛ إني قد جعلته عليكم حاكماً و فإنهم حجتي عليكم». بدون شک جمله های بالا حکایت از این دارند که مقام ها و مناصب یاد شده، اولاً و بالذات حق امام است که به فقها واگذار می کند و گرنه

«فاقد شيء معطى شيء» نیست. البته باید یادآور شد که در کیفیت و میزان واگذاری حق مزبور میان فقها اختلاف است و اقوال متفاوتی در این باره وجود دارد.

شیخ انصاری در مکاسب، کتاب بیع، معتقد است: دو روایت مقبوله و تویع تنها برای اثبات ولایت ائمه معصومان (علیهم السلام) کافی است و نمی توان با آن دو، ولایت فقیه را اثبات کرد.^{۱۴} مرحوم سید آل بحر العلوم نیز گرچه این دو روایت را در اینجا برای اثبات ولایت ائمه (علیهم السلام) آورده است، در پایان با دو روایت یاد شده و روایات دیگر، ولایت را در حد معمول و عرف که حاکمان بدان نیاز دارند، برای فقها نیز ثابت می کند.

حدیث غدیر خم: از آنجا که این روایت متواتر است و به کرات و به مضامین گوناگون در کتب روایی شیعه و اهل سنت آمده، آن را تنها بر اساس آنچه که مرحوم سید محمد بحر العلوم نقل کرده می آوریم: «ألست أولى بكم من أنفسكم؟ قالوا: بلى. قال (ص): من كنت مولاه فهذا علي مولاه»^{۱۵} پیامبر از مسلمانان پرسید: آیا من برتر از شما نیستم؟ همه پاسخ دادند: بله، یا رسول الله. پیامبر (ص) فرمود:

هر کس تا به حال من مولای او بوده‌ام، از این پس علی (ع) مولا و پیشوای اوست.

روایت ایوب بن عطیه: پیامبر (ص) می فرماید: «... أنا أولى بكل مؤمن من نفسه...»^{۱۶} من نسبت به هر مؤمنی برتر از خودش هستم.

اجماع

برخی به اجماع نیز در این باره تمسک
جسته اند، و بر این باورند که همه علمای شیعه به
ولایت مطلقه پیامبر(ص) و ائمه
اطهار(علیهم السلام) اعتقاد دارند و در این مسئله
هیچ گونه اختلافی میان فقهای شیعه وجود
ندارد.^{۱۷} البته صاحب *بلغه الفقیه* به اجماع در
این باره اشاره نکرده است.

دایره ولایت پیامبر(ص) و امام(ع)

درباره دایره ولایت معصومان(علیهم السلام) دو
دیدگاه مطرح است که هر یک را بیان کرده، سپس
نظر سید *آل بحر العلوم* را در این باره همراه با دلایل
آن می آوریم:

۱. ولایت در تصرف و وجوب اطاعت از
امام(ع) به نحو قضیه شرطیه است؛ بدین معنا که
چنانچه امام در چیزی تصرف کرد یا اینکه فرمان
داد، تصرف و فرمان ایشان نافذ است؛^{۱۸} به بیان
دیگر امام در عالم ثبوت ولایت مطلقه دارد، اما در
مقام
اثبات از این ولایت استفاده نمی کند.

۲. امام قادر است به هر کیفیتی که خواست،
هرگونه تصرفی در جان و مال مردم انجام دهد و
هیچ ملاکی جز اراده امام برای تصرف وجود
ندارد؛ برای مثال، آن بزرگواران می توانند دختر
بالغه رشیده را بدون اجازه خودش به عقد دیگری
درآورند و یا مال فردی را - به همان کیفیتی که
خود مالک اجازه تصرف در مالش را داراست -
بدون اذن وی بفروشند.^{۱۹}

سید *آل بحر العلوم* تصریح می کند که ولایت
پیامبر(ص) و امام(ع) همان شق اول است؛ یعنی
به شکل قضیه شرطیه،^{۲۰} و دلایلی در این باره

اقامه می کند که در ذیل به اختصار یادآور
می شویم. البته باید توجه داشت، کسانی که به
نظریه نخست معتقدند، ولایت مطلقه برای
معصومان(علیهم السلام) را نفی نمی کنند و هرگونه
تصرف و دخالت در امور مسلمانان را که متوکی
معینی ندارد، منوط به کسب اجازه از امام(ع)
می دانند.

ایشان بر این باور است که همه ادله ای که
برای اثبات ولایت امام(ع) و پیامبر(ص) اقامه شد،
به قسم اول اشاره دارد و هیچ یک از آنها به شق
دوم دلالت ندارد؛ به جز آیه (النَّبِيُّ أَوْلَى
بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) که دلالت این آیه نیز
محل تأمل است؛ زیرا:

۱. به احتمال قوی مقصود آیه، بیان موردی
است که بین اراده فرد و اراده امام تراحم ایجاد
شود. در این صورت، اراده امام مقدم است و
اولویت دارد؛ زیرا ملاک اراده امام در تعلق به
امری، مصلحت ملزمه است و مقدم داشتن نظر
امام مقتضای قاعده لطف است.^{۲۱}

۲. افزون بر اینکه برای وجه نخست دلیل ارائه
شد، برای شق دوم هیچ گونه دلیلی وجود ندارد.
همچنین به مقتضای اصل «عدم ولایة أحد علی
أحد» در جایی که دلیلی وجود نداشته باشد، عدم
ولایت معصوم(ع) است.^{۲۲}

۳. سیره معصومان(علیهم السلام) در مواردی از
این قبیل مانند روش رایج مردم بوده است؛ بدین
معنا که برای تزویج دختر بالغه رشیده از وی
اجازه می گرفتند؛ مالی را بدون اجازه مالکش
نمی فروختند؛ همواره برای فروش مالی از مالک
آن اجازه می گرفتند^{۲۳} و ...

بنابراین، ائمه (علیهم السلام) برای اقدام به چنین مواردی، نخست رضایت مالک را جلب و سپس در آنها تصرف می کردند. البته باید توجه داشت که مرحوم سیدبجراالعلوم سیره را مؤید اصل عدمی گرفته و آن را دلیل مستقل قلمداد نکرده است.

۴. آنچه ادله دربارہ وجوب رجوع به معصوم دلالت دارد، تنها مصالح عامه ای است که متولگی معینی از سوی شارع برای آن مشخص نشده است؛ مانند اقامه حدود و تعزیرات و قصاص و مانند آن.^{۲۴} همان گونه که هر قوم و ملتی حل و فصل این گونه امور را به متصدیان امر واگذار می کند؛ با این هدف که از رواج هرج و مرج جلوگیری، و نظم و امنیت را برقرار سازد.^{۲۵}

از مجموع سخنان سیدبجراالعلوم درباره دایره ولایت پیامبر (ص) و امام (ع) این نتیجه به دست می آید که گرچه ائمه (علیهم السلام) ثبوتاً ولایت مطلقه دارند، در مقام اثبات، از این ولایت گسترده استفاده نمی کنند و تنها در مواردی که شارع مقدس متولگی معینی برای اجرای آن احکام معین نکرده است، اعمال ولایت می کنند؛ مانند حدود، قصاص، و دیات که تصرف، دخالت و اقدام دیگران در این امور به اذن معصوم (ع) منوط است؛ همان گونه که در هر جامعه ای چنین است. آنچه گفته شد، درباره معصومان (علیهم السلام) در عصر حضور ایشان بود. اینک دیدگاه مرحوم بجراالعلوم را درباره قلمرو ولایت فقیه در عصر غیبت مطرح می کنیم.

ولایت فقیه

صاحب *بلغة الفقیه* اصل ولایت فقیه را کانون اتفاق فقها می داند و به دو دسته از ادله استناد می جوید: دسته نخست اجماع منقول و محصل؛ دسته دوم روایات متعدد و معتبری که در باب قضا و غیر آن وارد شده است.^{۲۶} از این رو، ایشان بحث در این باره را چندان ضروری ندانسته و بیشتر به مباحث مربوط به حدود ولایت فقیه و موارد آن پرداخته است.^{۲۷}

دایره ولایت فقیه

در این باره دو نظریه عمده از سوی فقهای شیعه ارائه شده است: عده ای معتقدند که فقیه از ولایت استقلالی تصرف در امور عامه جامعه و مردم برخوردار است^{۲۸} و تصرف دیگران در امور مربوط به زندگی خصوصی و اجتماعی آنها منوط به اجازه

فقیه است. همچنین همه شئون و اختیاراتی که معصوم (ع) از آن برخوردار می باشد، برای فقیه نیز ثابت است؛ مگر در مواردی که به دلیل خاصی استثنا شود.

این نظریه به فقهای بزرگی همچون شیخ مفید، شیخ طوسی، دیلمی، فاضل، و شهیدین نسبت داده شده و گفته شده شخصیت های مهم علمی در میان فقهای متأخر مانند مرحوم صاحب جواهر، علامه کاشف الغطاء، علامه نراقی، میرزای بزرگ شیرازی و نیز امام خمینی (ره) بر آن تأکید کرده اند.^{۲۹}

طرفداران این نظریه به دسته ای از احادیث استدلال کرده اند. مرحوم سید آل بجراالعلوم شمار

زیادی از این روایات را نقل کرده است که ما به بیان چند روایت در این باره بسنده می‌کنیم:

«... عن أبي عبد الله (ع) قال: قال رسول الله: (ص) «الفرقة أمانة الرسل، ما لم يدخلوا في الدنيا. قيل: يا رسول الله (ص) وما دخولهم في الدنيا؟ قال: اتباع السلطان فإذا فعلوا ذلك فاحذروهم علي دينكم»؛^{۳۰} پیامبر (ص) فرمودند: فقها، مادام که وارد دنیا نشده‌اند امین مردم هستند. سؤال شد: ای رسول خدا (ص) مقصود از وارد شدن آنها در دنیا چیست؟ پاسخ دادند: منظور پیروی و اطاعت آنان از حاکم (جائر) است که در چنین صورتی باید از آنان به خاطر دینتان پرهیز نمایید.

اجرای احکام الهی و سرپرستی مردم، دو ودیعه گرانبه‌است که پیامبران برای علما به امانت گذاشتند و علما را امین خود قرار دادند.^{۳۱}

«... و فضل العالم علی العابد كفضل القمر علی سائر النجوم ليلة البدر وان العلماء ورثة الانبياء...»^{۳۲} از این روایت برداشت می‌شود که علما وارثان پیامبرند و پیامبران ولایت و حق سرپرستی و تصرف بر جان و مال مردم را برای علما به جا گذاشته‌اند. بنابراین، علما وارثان پیامبرانند و حق ولایت و سرپرستی بر جان و مال مردم دارند.

«علماء أمتی کانیباء بنی اسرائیل.»^{۳۳} همان‌گونه که پیامبران بنی اسرائیل مثل حضرت موسی و عیسی و ابراهیم (علیهم السلام) بر مردم خود ولایت داشتند، علمایی که همانند آنها باشند نیز دارای ولایت‌اند.

«وفضلهم علی الناس كفضل النبی (ص)

علی ادناهم.»^{۳۴}

مرحوم سید آل بحرالعلوم حدیث حوادث واقعه (توقیع)، روایت مقبوله عمر بن حفصه و مشهوره ابی‌خدیجه و روایات دیگر را که در مجموع به چهارده روایت می‌رسد، از قول طرفداران این نظریه در این باره نقل کرده است.

گروهی دیگر از فقها ولایت فقیه را به صورت عام و مانند ولایت ائمه (علیهم السلام) نمی‌دانند، بلکه معتقدند فقیه در موارد خاص ولایت دارد که ادله فقهی به طور مسلم آن را اثبات کرده است؛ مانند ولایت بر اموال مجهول‌المالک و ولایت بر امور حسبه و امثال آن. این افراد بر ولایت غیراستقلالی فقیه تأکید دارند.

بر اساس این نظریه، اموری که احتمالاً تحت ولایت فقیه‌اند به سه بخش تقسیم می‌شوند: دسته نخست شامل مواردی است که ادله قطعیه ولایت فقیه درباره آنها ثابت شده است؛ مانند ولایت بر محجورین و صغار. دسته دوم شامل مواردی است که از اختیار فقیه خارج است؛ مثل جهاد ابتدایی، و دسته سوم شامل موارد مشکوکی است که ادله‌ای برای آن نداریم و بنابراین به عدم ملحق می‌شوند و به مقتضای اصل عدم برای فقیه ثابت نیست.^{۳۵}

مرحوم سید آل بحرالعلوم مستندات و روایات استدلال شده طرفداران نظریه نخست را رد می‌کند و به همه آنها پاسخ می‌دهد، ولی به دلیل اینکه این نوشتار گنجایش آنها را ندارد، از طرحشان خودداری می‌کنیم. اما یک پاسخ کلی و عام می‌دهد که در بیشتر روایات تکرار شده است، و آن این که با دقت در صدر و ذیل روایات یاد

شده در می یابیم که این روایتها در پی بیان تکلیف فقها در حفاظت و مراقبت از احکام الهی در زمان غیبت اند، تا حلال و حرام خدا با یک دیگر خلط نشود. وظیفه فقها تنها تبلیغ دین و تبیین احکام الهی است و این مسئله ناظر به نظریه دوم است.^{۳۶} تا اینجا صاحب *بلغه الفقیه* به ادله طرفداران نظریه استقلالی پاسخ داد، اما در جایی دیگر تصریح می کند که نظریه دوم (غیراستقلالی) برای فقیه ثابت است.^{۳۷} مرحوم سید محمدتقی آل بحر العلوم در حاشیه آورده است: «وهو اعتباره فی تصرفات الغير لا استقلاله فی التصرف»^{۳۸}.

ظاهر عبارت های ایشان حکایت از این دارد که نظریه دوم را پذیرفته است، اما در پایان عبارتی دارد که با نظریه دوم نیز سازگار نیست، و بیان می دارد که هر آنچه برای معصومان (ع) در امور کشورداری ثابت است، برای جانشینان آنان نیز که فقها هستند، ثابت است.^{۳۹}

نظریه مطلوب مرحوم سید آل بحر العلوم

برخی از نویسندگان، ایشان را در شمار طرف داران نظریه نخست قرار داده اند.^{۴۰} اما به نظر می رسد با توجه به مطالب کتاب *بلغه الفقیه* که بخشی از آن نقل شد، چنین برداشتی از مجموع نوشته های ایشان دقیق نباشد. البته این گفته بدین معنا نیست که ایشان در زمره طرفداران نظریه دوم قلمداد شود.

چنین به نظر می رسد که مرحوم سید آل بحر العلوم به نظریه سوم بین نظریه اول و دوم معتقد است؛ به این معنا که ولایت فقیه را استقلالی نمی داند و بر این باور است که فقیه باید از طرف امام (ع) مأذون باشد، ولی در مواردی که

ولایت برای آنها به دلایل قطعی ثابت شده، همچنین در مواردی که ولایت از ایشان سلب شده است - مانند جهاد ابتدایی - جای هیچ گونه شبهه نیست. اما در مواردی که وجود ولایت برای فقیه مشکوک است و منشأ شک در مأذونیت فقیه است و برای ائمه (علیهم السلام) ثابت شده، برای فقیه نیز ثابت است؛^{۴۱} به این معنا که ائمه (علیهم السلام) در این گونه امور به فقها اذن داده اند؛ زیرا مأذون بودن در این موارد به سبب ویژگی ها و مختصات مقام امامت نیست، بلکه به این دلیل که ائمه (علیهم السلام) ریاست و سرپرستی مردم را بر عهده دارند، چنین اختیاراتی را دارا هستند. در همه نظام ها نیز مردم برای حل و فصل چنین مسائلی به متصدیان و مقامات خود مراجعه می کنند و فقها نیز از این قاعده مستثنا نیستند.

نتیجه گیری

با توجه به مباحث یادشده به نظر می رسد مرحوم سید محمد آل بحر العلوم در اثبات مسئله ولایت برای پیامبر (ص)، امام (ع) و فقیه به همان ادله نقلی و عقلی استناد می کند که اغلب فقها نیز استدلال کرده اند. ایشان حاکمیت را تنها از آن خدا دانسته و معتقد است هیچ کس بر دیگری حق حاکمیت و اعمال ولایت ندارد، مگر آنکه به دلیل خاص معتبر شرعی این حق برای فردی ثابت شود. این حق در عصر حضور به دلالت عقلی و نقلی برای پیامبر و امام ثابت شده است. در عصر غیبت هم این حق به فقهای واجد شرایط داده شده است. ایشان اصل ولایت فقیه در عصر

غیبت را مورد اتفاق تمامی فقها دانسته و علاوه بر روایات به اجماع منقول و محصل استناد کرده است. به دلیل وجود دو قسم اجماع در این باره، ایشان اصل ولایت فقیه در عصر غیبت را محرز دانسته و بحث در این باره را چندان ضروری ندانسته و تنها به ارائه بحث درباره قلمرو ولایت فقیه در عصر غیبت پرداخته است که در این مسئله به دیدگاه سومی معتقد است. ایشان ولایت را در امور حکومتی و کشورداری در حد معمول و عرف، یعنی اموری که مردم اغلب به بزرگان و کارگزارانشان مراجعه می کنند، به دلیل وجود روایاتی در این باره برای فقیه ثابت می داند، و معتقد است که تمامی اختیاراتی را که امام به لحاظ شأن سیاسی و حکومتی که دارد، فقیه نیز از همان سنخ اختیارات کاملاً برخوردار است. اما ولایت بر نفوس و اموال و اعراض که برای پیامبر(ص) و ائمه اطهار(علیهم السلام) به دلیل عصمت ثابت است نمی توان آن را برای فقیه نیز ثابت دانست.

پی نوشت ها

- ۱ - سیدمحمد آل بحر العلوم، بلغة الفقیه، شرح و تحقیق سید محمدتقی آل بحر العلوم، ج ۳.
- ۲ - سیدمحمد آل بحر العلوم، بلغة الفقیه، ج ۱، ص ۵-۹.
- ۳ - سیدمحمد آل بحر العلوم، بلغة الفقیه، ج ۳، ص ۲۱۰ / محمدبن یعقوب فیروزآبادی، القاموس المحيط، ج ۴، ص ۵۸۳ / فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، ج ۳، ص ۱۹۷۶.
- ۴ - برای آگاهی بیشتر در این باره ر.ک: سید محمدحسین حسینی تهرانی، ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱، ص ۱۳-۳۰.
- ۵ - سیدمحمد آل بحر العلوم، بلغة الفقیه، ص ۲۱۰.
- ۶ - همان، ۲۱۳.
- ۷ - محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۲۸؛ ج ۱۶، ص ۴۰۶؛ ج ۵۴، ص ۱۹۹ / سید عبدالله شبّر، الانوار اللامعة فی شرح زیارةالجامعة، ص ۴۸.
- ۸ - میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۴۲۳ و ص ۲۶.
- ۹ - سیدمحمد آل بحر العلوم، بلغة الفقیه، ص ۲۱۴.
- ۱۰ - همان، ص ۲۱۴.
- ۱۱ - محمدبن حسن حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۹.
- ۱۲ - همان، ج ۱۸، ص ۹۹.
- ۱۳ - همان، ج ۱۸، ص ۱۰۱.
- ۱۴ - شیخ مرتضی انصاری، المکاسب، بیع، ج ۳، ص ۵۵۲-۵۵۳.
- ۱۵ - این روایت به مضامین گوناگون نقل شده که به

٣٤ - بیشتر کتب روایی و تفسیری این روایت را از پیامبر اکرم (ص) این گونه نقل کرده‌اند: «و فضل العالم علي غيره كفضل النبي علي امته» (محمد محمدی‌ری‌شهری، میزان‌الحکمه، ج ٣، ص ٢٠٨٨).

٣٥ - سید محمد آل بحر العلوم، بلغة الفقیه، ص ٢٣٠.

٣٦ - «... کونهم اسناد فی تبلیغ الأحکام و ارشادهم الي معرفة الحلال والحرام كما يعطي تصريح بعضها بالامناء علي الحلال والحرام...» (همان، ص ٢٢٧).

٣٧ - «بل الثابت للفقیه انما هو الولاية بالمعني الثاني».

٣٨ - همان، ص ٢٣٠.

٣٩ - «ان ما يتوقف علي اذن الامام(ع): ان لم يكن لصرف تعظيمه وجلالته ومحضی المکرمة لم، بل كان من حيث ریاسة الکبری...» (همان، ص ٢٣٣).

٤٠ - عباس علي عمید زنجانی، پیشین، ج ٢، ص ٣٣٨ و ٣٣٩.

٤١ - سید محمد آل بحر العلوم، بلغة الفقیه، ص ٢٣١.

پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم: محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ١، ص ٢٨٧، ح ١؛ ص ٢٩٤، ح ٢؛ ص ٢٩٥، ح ٣؛ ص ٢٤٠، ح ٤٢؛ ج ٤، ص ٥٦٠، ح ٢؛ ج ٨، ص ٢٧، ح ٤.

١٦ - محمد بن یعقوب کلینی، کافی، کتاب الحجة، باب ما يجب من حق الامام علي الرعية، ح ٦.

١٧ - ابوالفضل موسوی تبریزی، ولایت فقیه، ص ٢٥.

١٨ - سید محمد آل بحر العلوم، بلغة الفقیه، ج ٣، ص ٢١٧.

١٩ - همان.

٢٠ - همان.

٢١ - همان، ص ٢٦٧.

٢٢ - همان، ص ٢١٨.

٢٣ - همان.

٢٤ - همان، ص ٢٢٠.

٢٥ - همان، ص ٢٢١.

٢٦ - همان.

٢٧ - همان.

٢٨ - همان.

٢٩ - عباس علي عمید زنجانی، فقه سیاسی، ج ٢، ص ٣٣٨.

٣٠ - محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ١، ص ٤٦.

٣١ - ابوالفضل موسوی تبریزی، ولایت فقیه، ص ٤٤.

٣٢ - محمد بن حسن حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ٢٧، ص ٧٨؛ ج ١٨، ص ٥٣.

٣٣ - محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ٢، ص ٢٢.

منابع

- آل بحر العلوم، سيد محمد، *بلغة الفقيه*، شرح و تحقيق سيد محمدتقى آل بحر العلوم، بی جا، مكتبة الصادق، چ چهارم، ۱۳۶۲.
- انصاری، شیخ مرتضی، *المکاسب*، قم، الهادی، ۱۴۱۸ق.
- حرّ عاملی، محمدین حسن، *وسائل الشیعه*، قم، مؤسسة آل البيت، ط. الثانية، ۱۴۱۴ق.
- حسینی تهرانی، محمدحسین، *ولایت فقیه در حکومت اسلام*، مشهد، انتشارات علامه طباطبائی، ۱۴۱۴ق.
- شبر، عبدالله، *الانوار اللامعة فی شرح زیارة الجامعة*، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق.
- طریحی، فخرالدین، *مجمع البحرين*، تهران، مؤسسة البعث، ۱۴۱۶ق.
- عمیدزنجانی، عباسعلی، *فقه سیاسی*، تهران، امیرکبیر، چ دوم، ۱۳۶۷.
- فیروزآبادی، محمدین یعقوب، *القاموس المحيط*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۱۲ق.
- کلینی، محمدین یعقوب، *اصول کافی*، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ط. الثانية، ۱۳۸۸.
- مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسة الوفاء، ط. الثانية، ۱۴۰۳ق.
- —، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق.
- محمدی ری شهری، محمد، *میزان الحکمه*، قم، دار الحدیث، ۱۳۷۱.
- موسوی تبریزی، ابوالفضل، *ولایت فقیه*، قم، حر، ۱۳۷۶.
- نوری، میرزا حسین، *مستدرک الوسائل*، بیروت، مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث، ط. الثانية، ۱۴۰۸ق.